
پیشگفتار

کتاب حاضر، به الگوهای مختلف نظری برای پیشرفت بشر می‌پردازد. در اینجا، پیشرفت را به معنای عام گرفته‌ایم به گونه‌ای که انواع ایده‌های آرمانشهری، بهبود وضعیت، توسعه و مانند آن‌ها را در بر گیرد. با این حال، ادعای پوچی است که بیندیشیم می‌توان همه این ایده‌ها را جایی جمع کرد. همچنین، مدعی نیستیم که ریزه‌کاری‌های تاریخی یا نظری هر کدام از این ایده‌ها را در نظر گرفته‌ایم. اما این اندازه می‌توان گفت که خواننده پس از مطالعه این اثر، به ایده‌های مختلفی در مورد پیشرفت، آگاه خواهد شد و ذهنی آشنا به انواع مسیرهای بهبود جامعه خواهد داشت. همچنین، اگر کسانی بخواهند چشم‌اندازهای تمدن‌سازانه داشته‌باشند یا با دستاوردهای تمدنی در سطح الگویی آشنا شوند، این مطالعه به کارشان خواهد آمد. در اینجا، چنین فرض شده است که ایده‌های بزرگ و در واقع، نوآوری‌های راهبر جوامع و حتی تمدن‌ها، در قالب الگو عمل می‌کنند. با وجود همه پیچیدگی‌ها، آن‌ها باید به زبانی ساده بیان‌شدنی باشند و سرانجام، به ساختن یک جهان دیگر و بهتر از این جهان، اشاره کنند و برای این کار، اصول خود را محدود به چند اصل و ساده

کنند. این اصول باید احساسات مردم و حتی اندیشمندان را هدف بگیرد و به آنان، باورپذیری آن جهان بهتر را بدهد.

ساختن آینده مطلوب، الگو می‌خواهد. در تعریفی که ما بدان پای‌بند خواهیم بود، الگو مجموع دکترین‌ها و دورنماست. در این تعریف، دورنما آن تصور باورمندان‌ای است که از آینده داریم. دورنما، محقق‌شدنی است و یوتوپیا یا ناکجاآباد نیست. دورنماها را مردم در تصورات خود از این جهان می‌بینند و کم و بیش به باور خود تشخیص می‌دهند که امروز در چه راهی پا بگذارند تا به دورنمای مطلوب برسند. برای رسیدن به دورنما، دکترین‌هایی ارائه می‌شود. دکترین‌ها، اصول بنیادین و کلی الگو هستند. تصور جمعی و باورمندان‌های پیروان، این اصول را برای‌شان آشکار و بدیهی جلوه می‌دهد. با این تعاریف، گرچه پیچیدگی‌های فلسفی و علمی و عملی مکاتب و نظریه‌ها را می‌پذیریم، هر الگوها را بسیار ساده و برای هوادارانش، بدیهی می‌یابیم.

گروه‌های متنوع و متعدد مردم، کمتر بر سر امری پیچیده و فلسفی به توافق می‌رسند. آنان به الگوها گرایش می‌یابند و به همین خاطر، الگوها را به شکل‌های ایدئولوژیک، گفتمانی و مانند این‌ها می‌توان دید. در کتاب به الگوهای مهم در تاریخ بشر اشاره کنیم و بدین ترتیب، برخی الگوهای ساختن آینده‌ی مطلوب را شفاف‌تر می‌سازیم تا هر که می‌خواهد به چنین چیزی بیندیشد، در گفت‌وگو با این الگوها، نگرش خویش را شفاف‌تر سازد.

در این مطالعه، به بازگویی برخی الگوهای بشری می‌پردازیم که نظریه‌پردازان بزرگ یا مکاتب مهم، ارائه کرده‌اند و پس از توصیف مختصر هر الگو، به دورنما و دکترین‌های آن اشاره خواهد شد.

پیش از آغاز بحث الگوها، به نکاتی دیگر اشاره می‌کنیم. نخست اینکه ما نام این بخش از گزارش را الگوهای پیشرفت گذاشته‌ایم در حالی که پیشرفت، واژه‌ای محدود به دوران روشنگری تا چند سده بعد است که سپس با واژه‌هایی همچون تکامل و توسعه، جایگزین شد و این جایگزینی، حکایت از دگرگون شدن اندیشه‌ها داشت و بی‌دلیل نبود. تکامل از پژوهش‌ها و نظریه‌هایی در حوزه‌های زیست‌شناختی و

فلسفه‌ی تاریخ و مانند این‌ها می‌آمد و سپس، توسعه با آغاز برنامه‌ریزی‌های دولتی و نظریه‌هایی در اقتصاد صنعتی و روان‌شناسی اجتماعی فرهنگ و دموکراتیزاسیون سیاست و مواردی از این دست، پدید آمد. در ضمن، پیش از علم‌گرایی دوران روشنگری نیز سخنی از الگوهای پیشرفت در میان نبود. مردم به تکاملی الهی یا نظم‌ی تحت سلطه اشراف و شاهان باور داشتند و پیشرفت به معنای مشارکت همه مردم و درک آنان از راه‌هایی بشری است که برای حل مسائل خود دارند به منظور دگرگونی فناوری و اقتصاد، حقوق و سیاست، جامعه و فرهنگ، و مانند این‌ها. بنابراین، پیشرفت سخنی است که تاریخ خاص خود را دارد.

چنان که در آغاز گفته شد، این معنا از پیشرفت را مد نظر نداریم. منظور ما از الگوهای پیشرفت در اینجا همه آن بینش‌هایی هستند که در نظریه‌های مختلف مکاتب و افراد تأثیرگذار، به عنوان راه‌حل کلی و جهانی ارائه شده‌اند و بنابراین راه‌حل‌هایی تمدنی حساب می‌شوند. ممکن است اندیشمندان و مکاتبی که به آن‌ها اشاره می‌کنیم، با مفهوم پیشرفت و تمدن کاری نداشته باشند یا حتی با چنین مفهوم‌سازی‌هایی مخالف باشند. ما به موضع‌گیری‌های اینچنینی آنان کاری نداریم و تنها به دنبال راه‌هایی هستیم که آنان نشان داده‌اند و بسیاری در تاریخ دنبال کرده‌اند. ما از آن‌ها، الگوهایی که دنبال شده‌اند یا مجموعه دورنما و دکترین‌ها را استخراج کرده‌ایم و در این متن بازگو خواهیم نمود.

دیگر اینکه به دلیل همان نکته نخست، ما ادعای توضیح و تفسیر اندیشه مکاتب و متفکرانی که از آنان سخن خواهد رفت را نداریم و تنها از زاویه‌ای که مطرح شد، به آنان خواهیم نگرست و تفسیر ما، محدود است به الگویی که از این اندیشه‌ها استخراج شده و در عمل پی گرفته شده است. به همین ترتیب، ما این اندیشه‌ها را جهانی فرض کرده‌ایم و برای مثال، از جهان حکمت نام می‌بریم؛ گرچه افلاطون متناسب با چارچوب فکری خویش از شهر حکمت سخن گفته باشد.

اینک که سخن از الگوهای جهانی و تمدنی است، رجوع به نتیجه یک عمر تاریخ‌نگاری ویل و آرپل دورانت (۱۳۸۰)، در کتاب «درس‌های تاریخ»، خالی از فایده نخواهد بود. «آیا پیشرفت واقعی است؟» نام فصل پایانی این اثر است. مطابق این

فصل، اگر به جنگ‌ها و ستم‌های امروز بنگریم، سخن فرانسیس بیکن که «دانش، توانایی است» را نابجا خواهیم یافت و همه الگوهای پیشرفت شرمگین خواهند بود اگر بنگرند که توسعه جهان ما در ابزارها بوده است و تکامل تفکر ما در جزئیات زندگی و نه خوشبخت‌ساختن آدمیان. بنابراین، نه دانش و نه هیچ ابزار دیگری ما را توانا نساخته است و در کنترل جنایت و ویرانی اخلاق زندگی و حفظ هستی جان و جهان خویش و زمین و محیط زیست خود، گامی از گام برنداشته‌ایم. در مقابل می‌توان شواهدی برای پیشرفت بشر آورد، همچون: کاهش قحطی‌ها، بهبود روش‌های درمانی، افزایش رفاه جمعیت‌ها، عمومی‌شدن هنر و فراغت تفریحی برای تعداد بیشتری از مردمان.

به هر روی، هر دو جبهه نظری، برای ویران‌ساختن یکدیگر، مهمات به اندازه کافی دارند و این نیز مسلم است که بشر، پیشرفتی مستمر و همه‌جانبه نداشته است. اما در نگاهی بر فراز تاریخ، اینقدر می‌توان دید که ایده‌های گوناگون آزموده شده‌اند. در اعصار باستان، همواره از «اگر»ها سخن گفته می‌شد اما امروز بسیاری شواهد تاریخی وجود دارد که از تجارب ما آدم‌ها پدید آمده‌اند. بسیاری از اندیشه‌ها، مکاتب و ابزارهای سخت و نرم را آزموده‌ایم. دست‌کم می‌توان گفت که بشر بی‌تجربه به بشر باتجربه تبدیل شده است. ممکن است رسانه‌ها و رهبران فکری سبب شوند توده‌های مردم از این تجارب کم‌بهره بمانند، اما انکارپذیر نیست که چنین تجاربی امروز وجود دارند و پیش از این وجود نداشتند.

دورانت‌ها بر این باورند که تمدن‌های بزرگ نمرده‌اند. فراز و فرود داشته‌اند، اما نمرده‌اند. گوهر هر تمدن، تنها وابسته به تصادفی تاریخی نبوده است و پس از افول آن تمدن، در معابر مخاطره‌آمیز، انتقال یافته و گاه، بین تمدن‌های بعدی دست به دست شده است. انتقال‌دهنده تمدن‌ها، چیزی نبوده است جز آموزش و بدین ترتیب، گویی دستی پنهانی، گرچه با وقفه‌ها و بازگشت‌های بسیار، بشر را به پیش برده است و اگر چیزی ارزش هزینه‌کردن داشته باشد، همانا آموزش است که این تجارب را می‌کاود و نوسازی می‌کند و انتقال می‌دهد. تاریخ، اگر داستان خلق، حفظ، انتقال و به‌کارگیری این میراث باشد، داستان پیشرفت است.

برای نمونه، به فراز و فرود تمدن اسلامی بیندیشیم. دورانت‌ها در اثر مشهور خود، تاریخ تمدن، از اهمیت آموزش در تمدن اسلامی، اظهار شگفتی نموده‌اند. ماجراهای ستم، قوم‌گرایی، بیدادگری، چپاول و مانند این‌ها در آنچه بر این تمدن گذشت، بسیار است. اما تمدنی چنین درخشان، پایه‌هایی داشته است که بر آن‌ها استوار بوده است. اگر توصیه پیامبر به تقوا و نبود معیار برتری افراد جز به تقوا، در تداوم این تمدن چندان پاس داشته نشد و دوباره معیارهای جاهلی بر این تمدن چیره گشت، تا آنجا که سرانجام آن را به انحطاط کشاند. اما در نگاهی دیگر، دلیل تداوم و استواری این تمدن را می‌توان یافت. آنجا که در نتیجه‌گیری بعدی دورانت‌ها که پیش‌تر آمد، آموزش پسینیان از تجارب پیشینیان، تا دوره زوال این تمدن برقرار ماند.

دورانت‌ها (۱۳۸۹: ۱۹۲۴-۱۹۲۵) می‌نویسند: از سخنان پیامبر اسلام آشکار است که ایشان همواره طالبان علم را تشویق می‌کرد و محترم می‌داشت و اولویت علم، تفاوت عمده‌ی او با اغلب مصلحان دینی است. از سخنان اوست که هر کس به راهی رود که علمی جوید، خدا بر وی راهی به سوی بهشت بگشاید و نیز جوهر قلم عالمان دانا با خون شهیدان هم‌وزن و حتی وزین‌تر است. بر این پایه بود که ارتباط مسلمانان با دیگر فرهنگ‌ها، حس رقابت را در ایشان برانگیخت و چیزی نگذشت که در قلمرو اسلام، دانشور مقامی ممتاز یافت و هر جا این تمدن درخشان‌تر بود، مقام دانش افزون‌تر بود. مسافر در قلمرو اسلام به هر شهری می‌رسید، یقین داشت که می‌تواند در مسجد بزرگ شهر یک بحث علمی بشنود؛ طلبه مسافر غالباً می‌توانست در مدرسه شهر برای مدتی، علاوه بر تعلیم رایگان، جا و غذا نیز داشته باشد. بالاترین هدف طلبه این بود که شهادت‌نامه خصوصی از استاد بگیرد تا معلوم شود در رشته‌ای، شایستگی دارد.

شایستگی جوینده دانش، نه در مدرک و محفوظات، بلکه در نکته‌سنجی و ظرافت، آزمون معلومات و مهارت، پاسخ‌گویی بجا و پرورش و پاک‌داشتن اخلاق سنجیده می‌شد.

در غالب مسجدها و در بیشتر شهرها، کتابخانه‌های عمومی قرار داشت، با تعداد زیادی کتاب به طوری که درهای کتابخانه‌ها هر زمان به روی جویندگان علم

(طلبه‌ها) گشوده بود. برای نمونه، کتابخانه‌ای عمومی در موصل بود که یکی از نیکوکاران تاسیس کرده بود و مطالعه‌کنندگان، بجز کتاب، کاغذ مورد نیاز خود را نیز می‌گرفتند؛ فهرست کتاب‌های کتابخانه شهر ری، به‌تنهایی، ده‌هزار جلد قطور بود و کتابخانه بصره به دانشورانی که در آنجا مطالعه می‌کردند مقرری و اعانه‌هایی می‌داد. به این ترتیب، شاید اوج‌گیری این تمدن، محصول همین آموزش دائمی در کانون آن یعنی شهرهای آن و نیز بر سر هر کوی و برزن و مسجد و بازار بوده باشد.

در کتاب پیش‌رو، سخنی از این الگو نیست، اما شاید در اثری دیگر بتوان از الگوی جهان آموزش سخن گفت. البته اثر حاضر به چنین ایده‌ای، بی‌ارتباط هم نیست. آقای مهندس عقیل ملکی‌فر، به چنین الگویی می‌اندیشند و در جلسات گفتگوی متعدد ما، ایشان پیشنهاد دادند که الگوهای مختلف برشمرده شوند تا در سنجیدن نسبت جهان آموزش با آن الگوها، بشود چنین الگویی را مطرح نمود. من ضمن اینکه مشتاق خواندن اثری با این موضوع به آن قلم توانا هستم، کتاب حاضر را نیز محصول همراهی صمیمانه ایشان می‌دانم.

صادق پیوسته